کد خبر: ۳۶۳۹۱۴
سه شنبه ۱۳ مهر ۱۴۰۰ ۱۱:۴۴

بوسه‌ای که زندگی من را عوض کرد!

موفقیت را فقط یک بعدی تعریف نکنیم. اگر بچه ما در ریاضی ضعیف است، ایرادی ندارد. شاید او نویسنده بزرگ جهانی باشد. مگر نویسندگان، ریاضیات خوبی داشته‌اند؟ <;br&#۴۷>

به گزارش سایت خبری پرسون، دکتر مجتبی لشکربلوکی، مدرس دانشگاه نوشت: اولین بار که پایم به مدرسه باز شد، کمتر از شش سال سن داشتم و جثه ام کوچک بود. آن وقتها مهد کودک و پیش دبستانی در روستا نبود و دانش آموزان غیررسمی به نام "مستمع آزاد" در کلاس اول می نشستند. جایم آخر کلاس و هم نیمکتی ام سکینه؛ جثه ای درشت و حرکاتی کند داشت. مبتلا به فلج مغزی بود. هیچ کدام از ما توسط معلم و سایر دانش آموزان به حساب نمی آمدیم.

کار من این بود که دست سکینه را بگیرم تا بتواند حروف را به سختی بر کاغذ بنویسد. پائیز به آخر نرسیده؛ سکینه خزان شد. کالبد بی جانش را پیچیده در پتو بر تخته گذاشتند. سکینه که رفت من هم دل و دماغی برایم نماند؛ مدرسه را رها کردم. سال بعد که به سن مدرسه رسیدم، هنوز جثه ام ریز بود. با این تصور که هنوز مستمع آزادم، من را بر روی نیمکت آخر کلاس نشاندند.

معلم ما خانم معلمی بود تازه کار که از دانشسرای عشایری آمده بود. نامش ثریا در لباس های رنگین عشایری همچون طاووس بود و صورت شادابش در میانه شبستان چارقد و لچک و طرّه زلفهای سیاهش چون خوشه پروین می درخشید. دبستانهای ما هنوز زیر سایه تعلیمات عشایری بودند و خود، از عشایر و دست پرورده آن عشایر زاده دانشمند (قاسم صادقی)که دلبسته طبیعت بود و عاشق زندگی، به شاگردانش گفته بود که با لباس خودشان بر سر کلاس بروند. لباسی پر نقش و نگار با الهام از طبیعت همان منطقه.

پائیز و زمستان گذشت و بهار از راه رسید. من دانش آموز رسمی بودم نشسته بر آخرین نیمکت، خاموش و منتظر که نام"مستمع آزاد" را یدک می کشیدم. تعطیلات نوروز که تمام شد معلم شروع به پرسیدن کرد. اما همه درسها در چهارده روز تعطیلی از کله ها پریده بود.

کسی جواب نداد. دوباره پرسید. با ترس دست بلند کردم و گفتم:
- خانم اجازه!
-مگر بلدی؟
-خانم اجازه بله
-بفرما

برای نخستین مواجهه رسمی با تخته سیاه به پیش تاختم. قامتم به تخته سیاه نمی رسید. با بزرگواری و مهربانی یا شاید ترحم، چهار پایه ای زیر پایم گذاشت و من مسلط، سراسر میدان فراخ تخته سیاه را یک تنه، با سلاح گچ سفید و رگبار کلمات فتح کردم. معلم جیغی کشید و سرخ شد. از خوشحالی بود یا نمی دانم چه، هر چه بود خم شد، مرا بغل کرد و بوسید.

مهربانی او در میان امواج عطرآگین گردن آویز میخک دوچندان بر من نشست. مرا بر نیمکت اول نشاند و دفتری از وسایل شخصی خود به من هدیه داد. همان سال شاگرد اول شدم و سالهای دیگر هم(منسوب به دکتر سهراب صادقی فوق تخصص مغز و اعصاب)

تجویز راهبردی:

هوارد گاردنر، استاد دانشگاه هاروارد و روانشناس معروف و معاصر، نظریه ای دارد به نام هوش های چندگانه. او می گوید هوش صرفاً هوش ریاضی یا همان IQ نیست. او اول هشت هوش و در نهایت ده هوش را شناسایی کرد: هوش های موسیقایی، تصویری_فضایی، کلامی_زبانی، جسمی_حرکتی، منطقی_ریاضی، درون فردی، برون فردی، طبیعت‌گرا، اخلاقی و بالاخره هوش وجودی

آنچه زندگی را هیجان‌انگیز می‌کند در واقع این است که افراد مختلف ترکیبی ویژه از هوش ها و استعدادها هستند و از ترکیب یکسانی تشکیل نشده‌اند. همه انسان‌ها باهوش‌اند فقط شکل های متفاوتی از هوش نسبت به هم دارند. همین نکته ساده را اگر بپذیریم سه کار باید بکنیم:

-۱موفقیت را فقط یک بعدی تعریف نکنیم. اگر بچه ما در ریاضی ضعیف است، ایرادی ندارد. شاید او نویسنده بزرگ جهانی باشد. مگر نویسندگان، ریاضیات خوبی داشته اند؟

-۲هر فردی را به مثابه یک گلوله استعداد (بسته استعداد کشف نشده) نگاه کنیم. همان بچه کم‌حرف خجالتی بدلباس شاید بزرگ ترین مجسمه ساز قرن باشد.

-۳موفقیت های کوچک دیگران -می تواند یک کودک باشد یا کارمند تازه وارد، یک کارآفرین جوان باشد یا یک برنامه نویس ۱۶ ساله- را جدی بگیریم. فراموش نکنیم یک بوسه چه تاثیری می تواند در سرنوشت آدمی بگذارد.

یکی از تعاریف توسعه این است: افزایش گستره انتخاب افراد از طریق قابلیت ها و محیط توانمندساز. نهادها (به ویژه نهاد آموزش و پرورش و آموزش عالی) را به گونه ای طراحی کنیم که امکان تست و کشف و پرورش استعدادهای متفاوت وجود داشته باشد و نه اینکه همه را یک شکل، یک سان و یک گونه پرورش دهیم. نهادها باید آزادی و گستره انتخاب را افزایش دهند و نه آن که انسان هایی با هوش و استعدادهای مختلف را محدود، محصور و مجبور کنند. مثلا همین که آزادی تغییر رشته وجود داشته باشد کمک می کند فرد بتواند مسیر خودش را در زندگی دوباره پیدا کند نه اینکه گرفتار تصمیمات اشتباه قبلی خود باقی بماند.

شاید من و شما نتوانیم کشورمان را تغییر دهیم، اما می توانیم کمک کنیم ده استعداد کشف نشده، راهشان را در زندگی و کسب وکار پیدا کنند و انتخاب هایشان گسترده تر شود. اینگونه همه ما می توانیم یک کنشگر توسعه باشیم. از منظر توسعه، هیچکس مستمع آزاد نیست!

توجه: مطلب مندرج صرفا دیدگاه نویسنده است و رسانه پرسون در قبال آن هیچ موضعی ندارد.

منبع: عصر ایران